

چکیده:

یکی از مسائلی که ذهن هر دور اندیشی را به خود معطوف می‌کند آن است که چگونه بعد از سالها مبارزات چشمگیر و مستمر باز در دست یابی به آزادی باید قلم فرسایی کرد و دست از جان شسته، به میدان نبرد رفت. قتال فی سبیل الهی که در پس پرده‌های تاریخ خود، حکایت می‌کند از مبارزان عالمی که چطور داد آزادی و دموکراسی و تمدن سر می‌دادند و نیز نتیجه آن همه جان فشانی چه بود. در این نوشته به بررسی درک و فهم دو عالم روحانی از مشروطه می‌پردازیم. بدین منظور تمسک می‌جوئیم به نامه‌ها و نوشته‌های این دو عالم و در می‌یابیم که دغدغه آگاهی عوام از قانون و دموکراسی چطور ذهن آنها را به خود مشغول داشته است. همچنین می‌توان فهمید که مشروطه در نگاه آنها تلفیق دموکراسی و احکام شرع و هم آهنگ ساختن اصول حکومت مردم بر مردم با مبانی دین است. تلاشی که شاید بتوان گفت در تاریخ خود مسکوت ماند و فقط به عنوان ذکر تاریخ، آنها را ورق می‌زنیم. چرا که اگر به عنوان کلید راه و مشق طریق سرلوحه کار بود، بعد از سالها این چنین با ظالمان هم داستان نبودیم و در قهقرا به سر نمی‌بردیم. و تا زمانی این درماندگی ادامه خواهد یافت که درک درستی از آن رویدادها نداشته باشیم و ایمانی که بتوانیم با اتکاء به آن به این موهبت الهی دست یابیم.

کلیدواژه‌ها: آخوند ملا کاظم خراسانی - میرزا حسین غروی نایینی - آزادی - دموکراسی - مشروطه - حکومت استبدادی

راستی چگونه بوده است که علیرغم وقوع دو انقلاب بزرگ، و هر دو به نام و برای آزادی و عدالت و حاکمیت قانون، باز هم در نزدیکی‌های همان نقطه آغازین به جامانده‌ایم و کشتی‌مان به گل نشسته است. در این مقال می‌خواهم از دو چهره روحانی بزرگ که در این عرصه گام نهادند، و دست از دل بکشند، و زبان از کام برکشیدند و دست به قلم بردند، و از آزادی خواهی و مشروطه طلبی و ضرورت پیروی از قانون، و لزوم به بند در آوردن طغیان و عصیان حاکمان، و در مهمیز نظارت کشیدنش گفتند و نوشتند، چیزی بنویسم. البته نه آنکه تازه باشد و ناگفته، بلکه تجدید وقایع اتفاقیه‌ای است که شاید بتواند منفذی جدید به سوی رهایی بازگشاید، رهایی از سلطه خشونت‌آمیز قانون‌گریزان، و پناه جستن به دامان مهربان قانون‌گرایان. آن دو چهره، یکی آخوند ملا کاظم خراسانی است و دیگری میرزا حسین غروی نایینی.

اینکه آخوند ملا کاظم را خراسانی گفته‌اند، به جهت مولدش شهر طوس است که به سال ۱۲۵۵ ه.ق. در آنجا دیده به جهان گشود. در آغاز جوانی راه تهران در پیش گرفت و پس از مدتی کوتاه به نجف رفت و در سلک شاگردان شیخ انصاری در آمد، و تا پایان عمر، که ۷۴ ساله بود، در همان شهر بماند و در سال ۱۳۲۹ ه.ق. دیده در نقاب خاک کشید. مدرس او بیش از هزار شاگرد داشت. او همانند نایینی، از



علماء اصولی برجسته و بنام است. مهمترین اثر فقهی او، که هنوز هم از کتب مشهور درسی اصولی در حوزه‌ها است، کفایه الاصول می‌باشد. خراسانی، از آنچه در ایران آن عصر می‌گذشت و مشروطه‌خواهی نام داشت، حمایت می‌کرد. ناگفته نماند که دیدگاه فرنگ رفته‌ها نسبت به مشروطه، با آنچه در اندیشهٔ علماء بزرگ خطور کرده بود، از مشروطیت و منافع و نیکی‌های آن، تفاوت‌هایی داشته است. آخوند خراسانی در بجهوهٔ تظاهرات مشروطه طلبی، و تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس، نامه‌یی به سلطان المتکلمین شیخ محمد واعظ اصفهانی می‌نویسد، و دغدغه‌های خود را نسبت به اوضاع ایران و آیندهٔ اسلام و تشیع ابراز می‌دارد، و از او، که کلامی سحرآمیز داشت و بر منابر مساجد، در دفاع از مشروطه و محاسن قانون و مجلس، و ملزم کردن پادشاه به تبعیت از این دو دستاورد مشروطیت، داد سخن می‌داد، و به جادوی کلام پرحرارت خود مردم را تشویق و تحریض می‌نمود، می‌خواهد ملت را نسبت به مواهب آزادی و رهایی از چنگال استبداد و خودکامگی پادشاه و تیولش، و نیز از اجراء قانون و فراگیر کردن عدالت آگاه سازد، و بداند آنچه از مصائب که در این راه متحمل می‌شود، در راه خدا بوده و حتماً به درگاه او مأجور است. در بخشی از همین نامه آمده است که:

«... ان شاء الله... همواره در نشر اخبار و آثار ائمهٔ اطهار علیهم السلام... موفق و مؤید بوده مساعی جمیله و بیانات سحریهٔ منبریهٔ جنابعالی در اعلاء کلمهٔ حقّهٔ اسلامیة، و تقویت معدلت خواهان، و قلع مواد ظلم و استبداد، و اشاعهٔ عدل و داد، متواتراً مسموع و... در این موقع که بحمد الله... کلیهٔ امور بر وفق مرام و نتیجهٔ اقدامات و زحمات حاصل گردید، مخصوصاً مزاحمت می‌نمایم که تمام اوقات... به عموم ملت بفهمانید که غرض ما از این همه زحمت، ترفیه حال رعیت، و رفع ظلم از آنان، و اعانهٔ مظلوم و اغائنهٔ ملهوف، و اجراء احکام الهیه... و حفظ و وقایهٔ بلاد اسلام از تطاول کفار، و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیة نافعۀ للقوم بوده است. واضح است وزراء مسؤول و وکلاء منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود.»

نامهٔ دیگری را هم خراسانی و آیت الله مازندرانی مشترکاً به سلطان المتکلمین می‌نویسند و مجدداً از کوششها و پایداری‌های او در راه نشر صحیح احکام دین، و دستیابی به قواعد منصوص در قوانین مشروطه، قدردانی می‌نمایند. نکتهٔ جالب و ظریف در این نامه، بکار بردن کلمهٔ «تمدن» است. آیا این دو عالم بزرگوار به حقیقت تمدن و ملزومات آن پی برده بودند؟! می‌توان گفت تا جایی که از مشروطه دفاع کرده‌اند، با مبانی تمدن هم آشنا بوده‌اند. در طی این مکتوب، خراسانی و مازندرانی از عموم طبقات مردم، از عالی تا دانی، خواسته‌اند از مساعی سلطان المتکلمین و همهٔ کسانی که در راه تحقق مشروطه‌خواهی رنج برده و می‌برند و خون دل می‌خورند، با تمام قوا، حمایت کنند. بخشی از این نامه را می‌خوانیم:

«... از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی کنون، از صدمات وارده بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیلهٔ مبذولهٔ آن جناب، که کاشف از کمال استقامت در تدین، و حاکی از وفور دانش و «تمدن» آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که ان شاء الله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت، نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند، و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند، و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف، کما ینبغی، قیام فرمایند.»

از ظرائف مهم دیگر مذکور در این مکتوب آن است که «مشروطه» را قلعهٔ سعادت و نیکبختی ملت، و موجد استقلال و آزادی، و رهایی‌شان از چنگال غول استبداد دانسته، و از سلطان المتکلمین خواسته‌اند با

کلام سحرآمیز و آتشین خود این مطلب حق را در ذهن عموم مردم راسخ گرداند، و پشتیبانی ایشان را نسبت به مشروطیت جلب نماید، به گونه‌یی که آحاد ملت قدر این موهبت و نعمت بزرگ را بدانند:

«... قدر این نعمت عظمی که بهای این همه نفوس عزیزه و اموال ملت است، به حُسن بیانات جنابعالی، ذهنی تمام مسلمانان گردد. همه بدانند که حفظ اساس دینت و اسلامیت و استقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است، و در استحکام این اساس قویم، به جان و دل بکوشند.»

از منظر این دو اصولی متبحر، «آزادی»، موهبت الهی است که دستیابی به آن موجب می‌گردد عموم طبقات مردم از قهاریت سلطه و فرامین دل‌بخوآهانه حاکمان قانون‌گریز و دین‌ستیز نجات یابند. مهم این است که این دو روحانی روشن‌بین، «آزادی» را نه تنها خروج از چارچوب دین و احکام آن نمی‌دانند، بلکه ورود به ساختش را از ضروریات حفظ دین و اطاعت از خدا و رسول می‌شمارند:

«...و هم حقیقت حریت موهوبه الهیه... را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکیمات دل‌بخوآهانه کارگزاران امور و اولیای درباری است، نه خروج از ربقة عبودیت الهیه و القاء قیود شرعیه، پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده، مغالطه و تمویهات مغرضین و تجربیات ارباب فسوق و مبتدعین را مسدود(نمایند)»

و باز از سلطان‌المتکلمین می‌خواهند معنای مساوات و برابری و حقیقت مشروطه را این‌گونه برای مردم توضیح دهد که یعنی از عالی‌ترین مقام تا فروترین فرد، همه در برابر قانون یکسان، و نیز در احقاق حق خود آزادند، و در وجدانشان جای دهد که تحقق مشروطیت، دستیابی به شرف و سعادت است که خیر دنیا و آخرت در آن است و ارزش آن را دارد که در راه حصولش سختی‌های بسیار تحمل شود:

«...معنی مساوات را هم، که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر، در حقوق و احکام است، کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را، که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقرر شرعیه و سیاسیه است، وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملت به عین الیقین بدانند که برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت این همه شدائد را تحمل نموده، از مقام لفظ و گفتار، ترقی، و به مرحله عمل و رفتار قدم نهند.»

این مکتوب مشترک متضمن مفاهیم دیگری هم در راستای تبیین مقاصد مشروطه‌خواهان می‌باشد. از جمله اینکه اصناف و احزاب و فعالیت‌های آزادشان را به رسمیت شناخته از ایشان می‌خواهد ابزارهای علمی و عملی کار خود را احراز نمایند، و خارج از وظایف خود اقدامی نکنند، و مجلس شورای ملی را تنها ملجأ قانون و محل تصویب لوایح به حساب آورند و بدانند که عموم ملت از چنین حقی برخوردارند. در این خصوص می‌گویند:

«...انجمن‌های متفرقه اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صنف خود مصروف داشته... و جز تقدیم لوایح و اختطارات به مجلس محترم ملی، که قاطبه ملت حق دارند،... بکلی (از کارهای دیگر) تحرز نمایند.»

نکته دیگری را که خراسانی و مازندرانی از آن غفلت نکرده و از دید تیزبین خود دور نداشته‌اند، تعیین برنامه برای روزنامه‌نگاران و ارباب جراید و سخنوران است. توصیه‌شان به این دو طبقه این است که در راه مبارزه با استبداد و تعالی بخشیدن به اخلاق مردم، دچار هوچی‌گری‌ها و عوام‌فریبی‌ها نگردند:

«...عموم ارباب جرائد و ناطقین، لازمه وظیفه مقالیه خودشان را، که تربیت و ترقی و تکمیل



علمیات و عملیات، و تهذیب اخلاق ملت از رذائل، و رسوخ دادن مبادی «تدین و تمدن» است، مراقب بوده، خروج از این وظیفه، و تعرض امور لایعنی، و جسارت به هتک نوامیس الهیه عز اسمه، و تجاوز از حدود شرعیه، و تعرض به محترمین مملکت، و هتک ارباب شرف، و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که در دوره سابقه باب الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندارند، و وظیفه خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن.»

آیت الله خراسانی در دست خط سومی که به سلطان المتکلمین می‌نگارد، از لایحه‌یی سخن می‌گوید که در خصوص مشروطه و فوائد آن تدوین نموده از وی می‌خواهد آن را به سمع و نظر مردم برساند، تا از مواهب این نعمت خداوندی آگاه شوند:

«...تأکیداً به آن جناب زحمت می‌دهد تمام اهتمام در جلوگیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند، و مخصوصاً لایحه‌یی که در معنی مشروطیت نوشته‌ایم و طبع شده است و یک نسخه هم ایفاد خدمت نموده، توضیحاً تقریر فرمایید.»

نمی‌توان ادعاء کرد که همه مشروطه‌گران، با نگاهی واحد به این مقوله و قانون اساسی و مجلس ملی می‌نگریستند. بررسی اسناد تاریخی نشان می‌دهد حتی در میان یک طبقه، مثل کارگران، اصناف و یا روحانیت، برداشت یکسانی از این تحول‌خواهی اجتماعی-سیاسی وجود نداشته است. اما آنچه همه این طبقات را در خط مبارزه‌یی واحد و پی‌گیر قرار می‌داد، مقابله با خودکامگی پادشاه و زورگویی و بی‌عدالتی دولت‌های دست‌نشانده او بوده که ریشه در عمق تاریخ دو هزار ساله ایران دارد. البته با اعتراف به این حقیقت که تأسیس دولت تابع قانون، و مبتنی بر آراء مردم، و محدود کردن اختیارات پادشاه، از ره‌آورد‌های غرب بود، ولی روحانیون متفکری که عقلانیت منطقی و تفکر فلسفی داشتند، به حمایت از آن برخاستند، و عظمت اندیشه‌شان در نکته‌یی باریک نهفته بود که این پدیده میمون را مغایر با دین خدا و احکام شرع ندانستند.

به نظر می‌رسد یکی از عمده اهداف این دسته از روحانیون مدافع مشروطیت، تلفیق دموکراسی و احکام شرع و هم‌آهنگ ساختن اصول حکومت مردم بر مردم با مبانی دین بود. به ثمر رساندن این مطالبات کاری بس دشوار بود، و بسیاری از سران مشروطه، از روحانی و غیر روحانی، به تیر غیب دشمنان از پای درآمدند. از جمله آخوند خراسانی که می‌گویند در خانه خود در نجف مسموم شد! و این وقتی بود که او و مازندرانی و نایینی و عده‌یی دیگر از علماء عراق تصمیم گرفته بودند برای حمایت از مشروطه‌خواهان، به تهران بیایند.

و اما علامه میرزا محمد حسین غروی نایینی متولد به سال ۱۲۷۷ هـ.ق (۱۸۶۰ م) و متوفای ۱۳۵۶ در خاندانی مشهور و اهل دانش و روحانی، در شهر ناین به دنیا آمد و تا هفده سالگی در مولد خود بزیست و از دانش پدر و جد خود بهره گرفت. سپس به حوزه اصفهان نقل مکان نمود تا بر علم خود بیفزاید. نایینی حکمت و کلام را نزد جهانگیرخان قشقایی، و فقه و اصول را پیش آقا‌شیر محمد باقر، پدر آقا نجفی مشهور پیاموخت. میرزا محمد حسین، در این دوره نظاره‌گر رفتارهای استبداد‌گرانه و بعضاً ظالمانه استاد خود آقا‌شیر محمد باقر و فرزندش آقا نجفی و برخی از روحانیون تابع ایشان در اصفهان بود. حوادثی از این دست، روح حساس و عدالت‌خواه نایینی را شدیداً بیازرد و آهسته آهسته وی را در مسیر مقابله و مبارزه با مظاهر خودکامگی و سلطه‌گری و بی‌عدالتی قرار داد. در سنه ۱۳۰۳ قمری، که بیست و شش سال داشت، به نجف عزیمت نمود. اما این حوزه را نپسندید و به سامره کوچ کرد. در این زمان مرجع بزرگ شیعه میرزا حسن شیرازی، متوفای ۱۳۱۲، در آنجا بود. میرزای نایینی از محضر اساتیدی چون سید محمد

فشارکی اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر (عمومی آقا موسی صدر) نیز استفاده کرد. نایینی چون در اواخر عمر میرزای شیرازی، منشی و محرر او بود، باید از مبارزات سیاسی وی، و نیز از نبرد پی گیر سید جمال با سلطه و استبداد قاجار در عصر ناصرالدین شاه آگاهی می داشت. چرا که گویا مکاتباتی بین شیرازی و اسدآبادی، در خصوص ضرورت مقابله با استبداد قاجار صورت گرفته است.

نایینی در سال ۱۳۱۶ به نجف رفت و در سلک شاگردان خراسانی در آمد و سیزده سال آخر عمر خراسانی را با وی بود. در میانه همین سالها است که آخوند به رهبران و مدافعان انقلاب مشروطه پیوسته است. برخی را عقیده بر این است که متن بیانیه های خراسانی و مازندرانی را هم میرزای نایینی می نگاشته، و این حاکی از نزدیکی کامل او به علماء طراز اول آن دوره در عراق می باشد. این امر موجب شد تا اعضاء انجمن های سرّی، که بعضاً مورد حمایت روسیه بودند، و کلاً مخالف مشروطه، پیکان حملات خود را به سوی نایینی و خراسانی و مازندرانی نشانه روند.

نایینی بیست و هفت سال بعد از خراسانی بزیست، و بدین سبب فرصت یافت تا درباره مشروطه نظریه پردازی کند و تقریرات علماء مدافع آن را مورد نقد و یا تأیید قرار دهد. رساله یی را که علامه نایینی تحت عنوان «تبیۀ الأمم و تنزیۀ المله» نگاشت، از بهترین مکتوباتی است که توسط یک عالم دینی روشن بین در تبیین و توجیه شرعی مشروطیت نوشته شده. البته ملا عبد الرسول کاشانی هم رساله یی به نام «اصول عمده مشروطیت» به رشته تحریر در آورده که بسیار ارزشمند است، و می توان این دو تحریر را مکمل یکدیگر دانست. نگارش رساله نایینی دو سال مانده به فوت خراسانی به اتمام رسید.

فریدون آدمیت در کتاب خود به نام «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، در ص ۲۲۹ در خصوص کتاب علامه نایینی می نویسد:

«...نایینی مجتهد درجه اول، عالم فن اصول، و از شاگردان میرزا حسن شیرازی است. در رشته خود متبحر است و اهل فکر و تصرف. پیوستگی استدلال، خصلت بارز نویسنده گی اوست، و نشانه ذهن تحلیلی مرد اصولی. رساله اش را در ربیع الاول ۱۳۲۷ تمام کرد، و همان سال در بغداد منتشر ساخت. سال بعد در تهران تجدید چاپ شد و شهرت یافت.... شیوه نگارش و روال استدلال اصولی او ابدأ عوام فهم نیست. به زبان اهل اصطلاح نگاشته است.... بیان آخوند خراسانی در آغاز رساله، مبنی بر «مأخوذ بودن تمام اصول و میانی سیاسیه» از احکام شرعی - اعتباری ندارند. اما تحلیل خود نایینی استادانه است، گرچه استدلالش همیشه قانع کننده نیست. و این از جهت ضعفی است که در نهاد هر نوع توجیه شرعی از نظام مشروطگی وجود دارد.... او می کوشد تباین ذاتی میان سیاست مشروطیت غربی، و سیاست دینی را از میان بردارد، و شکاف بین آن دو را ببوشاند.»

البته من به عنوان نویسنده این مقال، با این نظر آدمیت موافق نیستم و معتقدم تخالف در پاره یی از مسائل در دو دیدگاه، به معنای تغایر کلی در اندیشه الهی و تفکر انسانی نمی باشد و این قابل اثبات است. البته ناگفته نماند که اختلافات بین اصولگرایان و اصلاح طلبان، در عرصه دینی و سیاسی امروز ایران، دنباله همان اختلاف دو دیدگاهی است که در انقلاب مشروطه پدیدار گشت. اصولگرایان بر صحت نظر شیخ فضل الله نوری و اتباع او و نیز آدمیت اصرار دارند که قوانین و احکام شرع انور با مضامین دموکراسی در تضاد و تخالفند، و آشتی دادن قوانین عرفی با مفاهیم شرعی غیر ممکن است.

آدمیت در ادامه مطلب خود می نویسد:

«نایینی علاوه بر رشته تخصص خود، در حکمت عملی دست دارد؛ با مدوّنات سیاسی زمان خویش آشنا است؛ و نسبت به مسائل دوره اول حکومت مشروطه آگاه است.... نسبت به تعرض



مغرب به کشورهای اسلامی حساس است؛ و هشیاری ملی‌اش خیره کننده. از یک سو در فن قانونگذاری رعایت اصول «صحيح علمي» و «مقتضيات سياسيه عصر» را لازم می‌شمارد، از سوی دیگر به نویسنده‌ای (ظاهراً طالبوف تبریزی) که احکام شرعی را با مقتضیات زمانه ناسازگار می‌داند، سخت می‌تازد - اما ناموجه و تعصب آلود... در انتقاد سیاسی بسیار توانا است. این را هم بگوییم که مردی وارسته و بزرگوار بود.»

نایینی معتقد است «حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی ... منوط به قیام امارتشان به نوع خودشان است. خواه جهت کلی آن دولت، دینی باشد یا ملی و وطنی. و گرنه شرافتِ «دین و مذهب» و شرف و استقلال وطن و قومیت‌شان بکلی نیست و نابود خواهد بود...» وی معتقد است که: «سیاست، به آن مفهوم کلی، دو جهت دارد: یکی حفظ نظام داخلی و «تربیت نوع اهالی»، و رسانیدن هر ذی حقی به حق خود، و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت» و رعایت «مصلح داخلی مملکت و ملت». دوم: محافظت «از مداخله اجانب» و «تهیه قوه دفاعیه». این معنی را متشرعین «حفظ بیضه اسلام» گویند، و «سایر ملل حفظ وطنش خوانند.»

از دیدگاه آدمیت، «میرزای نایینی منطق وجودی دولت و مسئولیت آنرا از نظرگاه مجتهد متشرع توجیه می‌نماید، و تأثیر تعقل سیاسی جدید را هم در اندیشه‌های خود به نمایش می‌گذارد، و مفهوم سیاست دینی و عرفی و ملی را پهلوی هم قرار داده، حفظ وطن و امت را یکی می‌داند، و به استقلال وطن و قومیت (یعنی ملیت) تکیه کرده است... این خود تأویل تازه آن عالم شریعت است در رابطه با سیاست غربی. نکته مهم دیگر اینکه شرط اساسی قوام دولت را (خواه دولت دینی و خواه ملی و عرفی) در این شناخته که قائم به مشارکت «نوع» و مداخله عموم ملت باشد.»

نایینی حکومت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ یکی «استبدادیه»، که «تملکیه»، «دلبخواهانه»، «خودسرانه» و «استبدادیه» نیز تعبیر می‌شود. در چنان نظام سیاسی، فرمانروا «حاکم مطلق، و حاکم به امر، و مالک رقاب» می‌باشد. و به «فاعلیت مایشاء و عدم مسئولیت عما یفعل» اعتقاد دارد، با ملت به مانند اموال شخصی خود عمل می‌کند، و «مملکت را، بمافیها، مال خود انگارد، و اهلش را مانند عیید... بلکه اغنام و احشام» مسخر خویش شمارد. هر کجا «به هر تصرفی مختار» است و خراج را «برای استیفای در مصالح و اغراض شخصی خود مصروف دارد» و اهتمام وی «در نظم و حفظ مملکت... منوط به اراده و میل» خویش باشد. هر که را خواست مقربش گرداند و «هر که را منافی یافت از مملکت، که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش نماید و یا اعدام (کند) و قطعه قطعه به خورد سگانش دهد». یا اینکه «گرگان خونخواره را به ریختن خونس تهریش، و به نهب و غارت اموالش» وادار نماید. و نیز «هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافش بخشد، هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند... با این وجود، «بازهم به اقدسیت و نحوها از صفات احدیت.. خود را تقدیس نماید، و اعوانش مساعدتش کنند...»

در واقع «ملتی که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت» باشند - اسیران و بندگانند. یا در شمار «ایتام و صغاری» هستند بی‌خبر از دارایی خویش. چنان مردمی «از حیات و هستی خود... حظ استقلال» نبرند، بلکه آفریده شده‌اند برای «قضای حاجت دیگران.»

از سوی دیگر، شناخت نایینی در همبستگی میان استبداد سیاسی و استبداد دینی مهم است! وی آن دو را قرین یکدیگر آورده می‌گوید: «همانطور که در سیاست مملکتیه»، فرمانبرداری از اراده اصحاب ظلم، سبب اسارت و بندگی ملت می‌شود، «گردن نهادن به تحکیمات خودسرانه رؤسای مذاهب و ملل هم، که

به عنوان دیانت ارائه می‌دهند» عامل عبودیت است.

نوع دوم حکومت را دولت «مشروطه»، «مقیده»، «محدوده»، «مسئوله»، «دستوریه» و «شورویه» می‌نامند. نایینی در تبیین چنین حکومتی می‌گوید: آنجا کیفیت «مالکیت و قاهریت و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید اصلاً در بین نباشد». بلکه اساس سیاست بر «وظایف و مصالح نوعیه» قرار گرفته، استیلای دولت «به همان اندازه محدود، و تصرفش به عدم تجاوز از آن حد، مقید و مشروط» باشد. وی معتقد است در چنین حکومتی «مرجعیت امور نوعیه، تابع لیاقت و درایت» افراد است.

از منظر میرزای نایینی برای بنای دولت مشروطه، دو امر لازم است؛ اول تدوین دستور یا قانون اساسی که حاوی اصول منافع عمومی باشد و «درجه استیلای سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب» تعیین کند. دوم استوار داشتن «هیأت منتخبه مبعوثان ملت» از گروه «دانایان مملکت و خیرخواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خبیر و به وظایف و مقتضیات سیاسیة عصر هم آگاه باشند». این هیأت، «مجلس شورای ملی» را می‌سازند.

وی به صراحت می‌گوید: «تمام ویرانی‌های ایران و شنایع مملکت ویرانه‌ساز، و خانمان ملت برانداز... که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباہ نموده، و بر هیچ حد هم واقف نیست»، از عوارض حکومت استبدادی است، و تأکید می‌نماید که؛ «اراده حکومت» در اسلام، «شورویه و عمومیه بوده نه استبدادیه» - پس تغییر حکومت خودسرانه به مشروطیت، و «حفظ همان درجه مسلمة از محدودیت» حکومت از «ضروریات دین اسلام» و سایر شرایع می‌باشد.

نایینی این وظیفه را بر عهده مجلس نهاده می‌گوید: «همین مجلس «شورای عمومی ملی» باید مانع استبداد حکومت گردد، و «جانشین قوه عقلیه و ملکه عدالت و تقوی» تواند بود.

وی قانون آزادی و مساوات را «سرمایه سعادت و حیات ملی» می‌داند، و معتقد است؛ «محدودیت سلطنت، و مسئولیت مقومه آن، و حفظ حقوق ملّیه - همه منتهی به این دو اصل است»، و حق آزادی را «خدادادی» می‌داند، که در نظام استبدادی بر افتاده و اعاده‌اش از شرایط احیای جامعه است. وی «تمکین از تحکیمات خودسرانه را «ظلم به نفس» و «محروم داشتن خود از اعظم مواهب الهیه» قلمداد کرده است که حصول آن سبب خروج از «ورطه بهیمیت» می‌گردد، و ما را به «عالم شرف و مجد انسانیت» می‌رساند. این که یک عالم دینی در صد و هشتاد سال پیش، مساوات را «اساس عدالت» و «روح تمام قوانین سیاسیة» می‌شناسد، نشانه فهم توسعه یافته اوست. و نیز توجه دارد که تساوی همه افراد «در جمیع حقوق» از عناصر اصلی مساوات است. اما از این بابت متأسف است که از آن همه «قواعد لطیفه که استخراج نمودیم» و از مقتضیات شریعت‌اند، غافل مانده‌ایم... و همچنان به قهقرا رفته‌ایم، و به جای آنکه به آن اصول اقتدا نماییم، با اصحاب ظلم هم‌داستان گشته‌ایم.

منابع:

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت

تاریخ مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، فریدون حائری

